بسم الله الرحمن الرحیم

جایگاه و نقش عبادت در سعادت انسان

منبع: طهارت روح (عبادت و نماز در آثار شهيد مطهري)

نویسنده: حسين واعظي نژاد

تهیه کننده: مرکز تخصصی نماز

کلید واژه: نماز,عبادت,آثار عبادت,نقش عبادت،عوامل سعادت,عبادت و سعادت

## عبادت

عبادت و پرستش خداوند يکتا و ترک پرستش هر موجود ديگر، يکي از اصول تعليمات پيامبران الهي است، تعليمات هيچ پيامبري از عبادت خالي نبوده است.

چنانچه مي دانيم در ديانت مقدسه اسلام نيز عبادت سرلوحه همه تعليمات است، چيزي که هست در اسلام عبادت به صورت يک سلسله تعليمات جدا از زندگي که صرفا به دنياي ديگر تعلق داشته باشد وجود ندارد، عبادات اسلامي با فلسفه هاي زندگي توأم است و در متن زندگي واقع است.

گذشته از اين که برخي عبادات اسلامي به صورت مشترک و همکاري دسته جمعي صورت مي گيرد، اسلام به عبادتهاي فردي نيز آن چنان شکل داده است که متضمن انجام پاره اي از وظائف زندگي است، مثلا نماز که مظهر کامل اظهار عبوديت است چنان در اسلام شکل خاص يافته است که حتي فردي که مي خواهد در گوشه خلوت به تنهايي نماز بخواند خود به خود به انجام پاره اي از وظايف اخلاقي و اجتماعي از قبيل نظافت، احترام به حقوق ديگران، وقت شناسي، جهت شناسي، ضبط احساسات، اعلام صلح و سلم با بندگان شايسته خدا و غيره مقيد مي گردد.

## عبادت نياز روحي بشر

يکي از خلقهاي ثابت همگاني تغييرناپذير و نسخ ناپذير که زمان هيچ وقت نمي تواند در آن تأثير داشته باشد عبادت و پرستش است. يکي از حاجتهاي بشر پرستش است. پرستش يعني چه؟ پرستش آن حالتي را مي گويند که در آن انسان يک توجهي مي کند از ناحيه ي باطني خودش به آن حقيقتي که او را آفريده است و خودش را در قبضه ي قدرت او مي بيند، خودش را به او نيازمند و محتاج مي بيند؛ در واقع سيري است که انسان از خلق به سوي خالق مي کند. اين امر اساسا قطع نظر از هر فايده و اثري که داشته باشد خودش يکي از نيازهاي روحي بشر است. انجام ندادن آن، در روح بشر ايجاد عدم تعادل مي کند. مثال ساده اي عرض مي کنم: اگر ما کجاوه اي داشته باشيم و حيوانهايي، خورجينهايي که روي اين حيوانها مي گذارند بايد تعادلشان برقرار باشد. نمي شود يک طرف پر باشد و طرف ديگر خالي. انسان در وجود خودش خانه ي خالي زياد دارد. در دل انسان جاي خيلي از چيزها هست. هر احتياجي که برآورده نشود، روح انسان را مضطرب و نامتعادل مي کند. اگر انسان بخواهد در تمام عمر به عبادت بپردازد و حاجت هاي ديگر خود را برنياورد، همان حاجت ها او را ناراحت مي کند. عکس مطلب هم اين است که اگر انسان هميشه دنبال ماديات برود و وقتي براي معنويات نگذارد، باز هميشه روح و روان او ناراحت است. «نهرو» مردي است که از سنين جواني لامذهب شده است. در اواخر عمر يک تغيير حالي در او پيدا شده بود. خودش مي گويد من، هم در روح خودم و هم در جهان يک خلائي را، يک جاي خالي را احساس مي کنم که هيچ چيز نمي تواند آن را پر کند مگر يک معنويتي. و اين اضطرابي که در جهان پيدا شده است، علتش اين است که نيروهاي معنوي جهان تضعيف شده است. اين بي تعادلي در جهان از همين است. مي گويد الان در کشور اتحاد جماهير شوروي اين ناراحتي به سختي وجود دارد. تا وقتي که اين مردم گرسنه بودند و گرسنگي به ايشان اجازه نمي داد که درباره چيز ديگري فکر بکنند، يکسره در فکر تحصيل معاش و در فکر مبارزه بودند. بعد که يک زندگي عادي پيدا کردند (الان) يک ناراحتي روحي در ميان آنان پيدا شده است. در موقعي که از کار بيکار مي شوند تازه اول مصيبت آنهاست که اين ساعت فراغت و بيکاري را با چه چيز پر بکنند؟ بعد مي گويد من گمان نمي کنم اينها بتوانند آن ساعات را جز با يک امور معنوي با چيز ديگري پر بکنند. و اين همان خلائي است که من دارم.

پس معلوم مي شود که واقعا انسان يک احتياجي به عبادت و پرستش دارد. امروز که در دنيا بيماريهاي رواني زياد شده است، در اثر اين است که مردم از عبادت و پرستش روبرگردانده اند. ما اين را حساب نکرده بوديم ولي بدانيد هست.

نماز قطع نظر از هر چيزي طبيب سر خانه است يعني اگر ورزش براي سلامتي مفيد است، اگر آب تصفيه شده براي هر خانه اي لازم است، اگر هواي پاک براي هر کس لازم است، اگر غذاي سالم براي انسان لازم است، نماز هم براي سلامتي انسان لازم است. شما نمي دانيد اگر انسان در شبانه روز ساعتي از وقت خودش را اختصاص به راز و نياز با پروردگار بدهد، چقدر روحش را پاک مي کند! عنصرهاي روحي موذي به وسيله ي يک نماز از روح انسان بيرون مي رود.[1] .

[1] اسلام و مقتضيات زمان، ص 292.

## عبادت راز آفرينش

خداوند انسان را براي اين آفريد که تنها او را پرستش کند و فرمان او را بپذيرد. پس او وظيفه‏اش اطاعت امر خداست:

«همانا جن و انس را نيافريديم مگر براي اين که مرا پرستش کنند.[1] .

او جز در راه پرستش خداي خويش و جز با ياد او خود را نمي يابد، و اگر خداي خويش را فراموش کند، خود را فراموش مي کند و نمي داند که کيست و براي چيست و چه بايد کند و کجا بايد برود:

«همانا از آنان مباشيد که خدا را فراموش کردند و خداوند، خودشان را از ياد خودشان برد.»[2] .

[1] سوره ذاريات، آيه ي 56.

[2] سوره حشر، آيه ي 19.

## عبادت پيمان الهي

«اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْکُم يا بَني ادَمَ اَن لاتَعْبُدوا الشّيطانَ انَّه لکم عَدوّ مُبين، و اَنِ اعْبُدُوني هذا صِراطٌ مُسْتَقيم، لَقَد اَضَلَّ مِنْکُم جَبِلّاً کَثيراً اَفَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُون.»[1] .

سخن از يک عهد و پيمان است: اي بني آدم، اي فرزندان آدم! (صحبت يک نفر و دو نفر، و يک امت و دو امت نيست) آيا من با شما پيمان نبستم؟ مي گويد من و شما قبلا با يکديگر قرارداد و پيمان بستيم که شيطان را پرستش نکنيد. اينجا پرستش شيطان، شيطان پرستي به آن معنا نيست که برويم در يک محراب، مجسمه شيطان را بسازيم، بلکه همان تبعيت از شيطان است. «و اَنِ اعْبُدوني» ما با همديگر پيمان بستيم که شيطان را پرستش نکنيد و مرا پرستش کنيد- هذا صراط مستقيم- راه راست که شما را به سعادت برساند اين است.[2] .

[1] سوره يس، آيه ي 60 - 62.

[2] مجموعه آثار، ج 3، (فطرت)، ص 603.

## عبادت مأموريت انسان

«وَ ما اُمِرُوا الا لِيَعْبُدُوا اللّه مُخلِصينَ له الدّينَ حُنَفاء و يُقيمُوا الصّلوةَ و يُؤْتُوا الزَّکوة و ذلک دينُ القَيّمة».[1] .

پيغمبر، قرآن و آيات آن، بينه الهي است، اين بينه الهي از مردم چه مي خواهد، يک وقت هست، بينه الهي يک تکليف شاق مي کند، چيزي از مردم مي خواهد که زندگي مردم را به هم ميريزد، آن وقت مردم امرشان دائر است ميان اين که يا اين زندگيشان را بکلي به هم بريزند، همه چيز را رها کنند براي اين که بخواهند، مثلا سخن اين پيغمبر را بپذيرند، خوب اگر اين طور باشد آدم يک مقداري مي تواند به مردم حق بدهد، که آقا اين کار آساني نيست، اين پيغمبر آمده به من مي گويد: تو که زن داري، زندگي داري، شغل داري، بچه داري، کساني داري، همه را رها کن، مي خواهيم با همديگر برويم مثلا در دامنه کوه در آنجا مي خواهيم تنها باشيم تا وقتي که بميريم، نه، پيغمبر آمده از اين ها چيزهايي خواسته که نه تنها شاق نيست بلکه اصلاح کننده همان زندگيشان هم هست، مگر از آنها چه خواسته؟ اولا در مورد پرستش گفته، جز خدا هيچ موجودي را پرستش نکن، مگر اين چيز بدي است؟ و ما امروا الّا ليعبدوا اللّه مخلصين له الدّين- گفته فقط خدا را بپرستيد و غير از خدا هيچ کس را نپرستيد و دين را و راه را و خضوع را فقط براي او انجام بدهيد و بس اين چه جور خواسته اي است؟ له الدّين حنفاء.

حنيف: يعني حق گرا، فرقش با جَنيف اين است که ما دو نوع تمايل داريم، تمايل از حق به باطل که به اين « جنافت» مي گويند و تمايل از باطل به حق که به آن «حنافت» مي گويند. به تعبير ديگر گرايش به اعتدال، ميانه روي، و کذالک جعلناکم امه وسطا را مي گويند حنافت، که همان گرايش به حق هم هست، گرايش به افراط يا تفريط را مي گويند: جنافت، خوب اين بينه از مردم چه خواسته است؟ اول اين که جز خدا هيچ معبودي عبادت نشود، خضوع فقط و فقط در برابر اوست، حنفاء، حق گرا باشيد، معتدل باشيد و دوم يقيموا الصلوة، نماز را اقامه کنيد که پيوند ميان عبد و خالق است، به پا داريد نماز را، مکرر گفته ايم که بپا داشتن نماز غير از خواندن نماز است بپاداشتن نماز يعني نماز را جوري بخوانيد که حق نماز ادا بشود، نماز با حضور قلب، نماز با خشوع و خضوع، نماز با تفکر که اين را مي گويند اقامه نماز.[2] .

[1] سوره بينه، آيه ي 5.

[2] تفسير هفت سوره از قرآن، ص 92.

## عبادت نشانه ايمان

روزي پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم در وقت بين الطلوعين سراغ «اصحاب صُفّه» رفت (پيامبر، زياد سراغ اصحاب صفه مي رفت) در اين ميان، چشمش به جواني افتاد. ديد اين جوان يک حالت غيرعادي دارد: دارد تلوتلو مي خورد، چشمهايش به کاسه سر فرورفته است و رنگش، رنگ عادي نيست. جلو رفت و فرمود: کيف اصبحت؟ (چگونه صبح کرده اي) عرض کرد: اَصْبَحْتُ مُوقِناً يا رسول اللّه در حالي صبح کرده ام که اهل يقينم؛ يعني آنچه تو با زبان خودت از راه گوش به ما گفته اي، من اکنون از راه بصيرت مي بينم. پيغمبر مي خواست يک مقدار از او حرف بکشد،

فرمود: هر چيزي علامتي دارد، تو که ادعا مي کني اهل يقين هستي، علامت يقين تو چيست؟ ما عَلامَة يَقينک؟ عرض کرد: «انّ يقيتي يا رسول اللّه هو الّذي اَحْزَنَني وَ اسْهَرَ لَيْلي و اَظْمَأَ هواجِري» علامت يقين من اين است که روزها مرا تشنه مي دارد و شبها مرا بي خواب؛ يعني اين روزهاي روز و شب زنده داريها، علامت يقين است. يقين من نمي گذارد که شب سر به بستر بگذارم؛ يقين من نمي گذارد که حتي يک روز مفطر باشم. فرمود: اين کافي نيست، بيش از اين بگو؛ علامت بيشتري از تو مي خواهم. عرض کرد يا رسول اللّه الان که در اين دنيا هستم، درست مثل اين است که آن دنيا را مي بينم و صداهاي آنجا را مي شنوم؛ صداي اهل بهشت را از بهشت و صداي اهل جهنم را از جهنم مي شنوم؛ يا رسول اللّه! اگر به من اجازه دهي، اصحاب را الان يک يک معرفي کنم که کداميک بهشتي و کداميک جهنمي اند. فرمود: سکوت! ديگر سخن مگو.[1] .

گفت پيغمبر صباحي زيد را

کيف اصبحت اي رفيق باصفا

گفت عبداً مو قنا باز اوش گفت

کو نشان از باغ ايمان گر شگفت

گفت تشنه بوده ام من روزها

شب نخفتستم زعشق و سوزها

گفت از اين ره کو ره آوردي بيار

در خور فهم و عقول اين ديار

گفت خلقان چو ببينند آسمان

من ببينم عرش را با عرشيان

هين بگويم يا فروبندم نفس

لب گزيدش مصطفي يعني که بس

بعد پيغمبر به او فرمود: جوان! آرزويت چيست؟

عرض کرد: يا رسول الله شهادت در راه خدا.

آن عبادتش و اين هم آرزويش؛ آن شبش و اين هم روزش. اين مي شود مؤمن اسلام، مي شود انسان اسلام؛ همانکه داراي هر دو درد است، ولي درد دومش را از درد اولش دارد؛ آن درد خدائي است که اين درد دوم را در او ايجاد کرده است[2] .

[1] اصول کافي، جلد 2، ص 53 و کنزالعمال، ج 13، ص 351.

[2] انسان کامل، ص 102.

## عبادت سرلوحه ي تعليمات اسلام

در جلسه اي که راجع به عبادت صحبت مي کردم گفتم: نگوئيد اسلام تنها يک دين اجتماعي است، اسلام تنها دين اخلاق است. بلکه اسلام دين همه ي اينهاست. اسلام بالاترين حرف را درباره ي تعليمات اجتماعي گفته است. مي فرمايد:

«لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ و اَنْزَلْنا مَعَهُم الْکِتابَ و الْميزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالقِسْطِ»[1] تمام پيغمبران را فرستاديم براي اين که در ميان مردم عدالت اجتماعي پيدا بشود. اسلام براي اخلاق خوب، بالاترين حرفها را زده است. مي فرمايد:

«هُوَ الّذي بَعَثَ في الاُمّيّينَ رَسُولاً مِنْهُم يَتْلُوا عَلَيْهِم آياته وَ يُزَکّيهِم و يُعلِّمُهُمُ الْکِتابَ و الْحِکْمَةَ»[2] ولي آيا اسلام که ارزش تعليمات اجتماعي را اينقدر بالا برده، از ارزش عبادت چيزي کاسته است؟ ابدا، ارزش عبادت را هم يک ذره نکاسته است بلکه مقام عبادت را در مافوق همه اين ها حفظ کرده است.

از نظر اسلام سرلوحه تعليمات، عبادت است. اگر عبادت درست باشد آن دو تاي ديگر درست مي شود و اگر عبادت نباشد آن دو تا واقعيت پيدا نمي کند. باور نکنيد که يک کسي در دنيا پيدا بشود که در مسائل اخلاقي و اجتماعي مسلمان خوبي باشد ولي در مسائل عبادي مسلمان خوبي نباشد. ما براي آدم نماز نخوان چيزي از مسلماني قائل نيستيم. اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: بعد از ايمان به خدا چيزي در حدّ نماز نيست. پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: نماز مثل چشمه ي آب گرمي است که در خانه ي انسان باشد و انسان روزي پنج بار در آن آب گرم شستشو بکند.

«تَعاهَدُوا اَمْرَ الصَّلوةِ و حافِظُوا عَلَيْها»[3] (کلام امر است) يعني رسيدگي به کار نماز بکنيد، محافظت بر نماز بکنيد. خداوند به پيغمبر مي فرمايد:

«و اْمُرْ اَهْلَکَ بِالصَّلوةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها» به خاندانت دستور بده که نماز بخوانند، خودت هم بر نماز صبر کن يعني نماز، زياد بخوان و آن را تحمل کن.

«اِنَّ رَبَّکَ يَعْلَمُ اِنَّکَ تَقُومُ اَدْني مِنْ ثُلْثَي اللّيلِ و نِصْفَهُ و ثُلْثَهُ و طائِفَةٌ مِنَ الّذينَ مَعَک».

خدا مي داند که تو و افرادي که با تو هستند شبها بپا مي خيزيد، عبادت مي کنيد، خدا را پرستش مي کنيد.

«و مِنَ اللّيل فَتَهَجَّد بِهِ نافلةً لَکَ عَسَي اَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً»، اي پيغمبر! قسمتي از شب را تهجد بکن «بر او واجب بود» شايد که خدا به اين حال تو را به مقام محمود برساند.[4] .

[1] سوره ي حديد، آيه ي 25.

[2] سوره ي جمعه، آيه ي 2.

[3] نهج البلاغه، خطبه ي 197.

[4] اسلام و مقتضيات زمان، ص 294.

## ابعاد عبادت

از نظر اسلام هر کار خير و مفيدي اگر با انگيزه پاک خدايي توأم باشد عبادت است، لهذا درس خواندن، کار و کسب کردن، فعاليت اجتماعي کردن اگر لله و في الله باشد عبادت است.[1] .

فقهاء اين را مطرح کرده اند که هر عملي، اگر انسان آن عمل را به داعي- يعني به انگيزه- رضاي خدا انجام بدهد مي شود عبادت؛ البته عملي که پيکره اش هم صلاحيت داشته باشد. يعني هر عملي که في حد ذاته، عمل خوبي باشد و مصلحت باشد، اگر انسان آن را براي خدا انجام بدهد و انگيزه اش در آن کار خدا باشد، عبادت است. بنابراين ممکن است خوابيدن انسان هم عبادت بشود. گفته اند اگر کسي زندگي اش را آنچنان تنظيم بکند که هر کارش در جا و در وقت واقع شود، خودش را هم آن چنان تربيت بکند که واقعا اعمالش را براي خدا انجام دهد، او شبانه روز در عبادت است: خوابش عبادت است، بيداريش عبادت است، غذا خوردنش عبادت است، راه رفتنش عبادت است، لباس پوشيدنش عبادت است، همه ي کارهايش عبادت است؛ چون فرض اين است که همه را براي خدا انجام مي دهد. اين مطلب درستي است، و اين که انسان بايد هميشه در حال عبادت باشد معنايش همين است. يعني يک لحظه هم نبايد باشد که انسان در حال عبادت نباشد. ولي اشتباه نشود؛ اين يک وقت سبب نشود که ما خيال بکنيم چون هر کاري که مصلحت باشد اگر براي خدا انجام بدهيم عبادت است، پس من در مطب خودم هستم، فرض اين است که کارم را براي خدا انجام مي دهم و عبادت مي کنم، پس نيازي به آن عبادت که روحش ذکر خدا و خلوت با خدا و فراموش کردن غير خدا و انقطاع از غير خدا است، نيست. نه، آن عبادت در جاي خودش به هر حال لازم است. اگر آن نباشد، اين صورت نمي گيرد. و آن يعني کاري که محض عبادت است و هيچ مصلحتي غير از عبادت ندارد.

ما در اسلام دو جور کار داريم؛ يک کار را اصطلاحاً مي گويند «عبادت محض»، يعني کاري که مصلحتي غير از عبادت ندارد، مثل نماز. يک کارهاي ديگر داريم که مصلحتهاي زندگي است و ما مي توانيم آنها را به صورت عبادت درآوريم و بايد هم درآوريم. پس هر کار، وقتي که در راه رضاي خدا و براي خدا باشد عبادت است، ولي اشتباه نشود که اين بي نيازکننده ي ماست از آن عبادتي که اصلاً کارش فقط اين است که انسان توجه به خدا دارد و استغفار مي کند. نه، اين، انسان را از آن بي نياز نمي کند. پيغمبر هم هيچ وقت خودش را از آن بي نياز نمي دانست، اميرالمؤمنين هم خودش را از آن بي نياز نمي دانست، و هيچ انساني از آن بي نياز نمي شود.[2] .

[1] سيري در نهج البلاغه، ص 81.

[2] تعليم و تربيت، 347.

## تقديس و تنزيه عبادت است

عبادت در قاموس معارف اسلام مفهوم وسيعي دارد، هر نوع طاعتي که از طاعت خدا سرچشمه نگيرد. خواه اطاعت نفس اماره و يا اطاعت انسانهاي ديگر، شرک محسوب مي شود. البته اينگونه شرکها مراتب ضعيف شرک است و مستلزم خروج از حوزه اسلام نيست، ولي اعمالي که به «قصد انشاء عبادت» و اظهار عبوديت انجام مي گيرد، يعني اعمالي که هيچ مفهوم و معني ندارد جز تقديس و تنزيه کامل طرف و اظهار عبوديت نسبت به او، از قبيل رکوع و سجود و قرباني و غيره، به هيچ وجه براي غير خدا جايز نيست، نه براي پيغمبر و امام و نه براي فرشته و يا چيز ديگر، اين اعمال اگر براي غير ذات احديت صورت گيرد شرک است، اعم از اينکه با عقيده توحيدي، يعني توحيد در ذات و در صفات و در خالقيت توأم باشد يا نباشد.

اين مطلب نيازمند به توضيح است: هر توجه يا خضوع نسبت به چيزي عبادت نيست، خضوع نسبت به چيزي اگر جنبه تقديس پيدا کند عبادت است. توضيح اينکه اگر اظهار خضوع انسان صرفاً به قصد و عنوان «خود کم بيني» و «خود کم نشان دادن» باشد، تواضع و فروتني است. و اما اگر اظهار خضوع به قصد و عنوان محترم شمردن ديگري باشد آن تعظيم و تکريم است. هيچ يک از تواضع و تعظيم عبادت نيست. فرق تواضع و تعظيم در اين است که مفهوم و معني تواضع اعلام کوچکي خود است و مفهوم و معني تعظيم، اعلام عظمت و احترام ديگري است.

و اما اگر خضوع انسان در برابر چيزي به عنوان تقديس و تنزيه اعلام مبرا بودن آن چيز از نقص باشد اين عبادت است و براي خدا جايز نيست، چون تنها موجودي که مبرا از نقص است و شايسته تقديس است ذات احديت است.

تسبيح و تقديس دو گونه است: لفظي و عملي. تسبيح لفظي به اين است که انسان با يک جمله لفظي معبود خود را تقديس کند، مثلا کلمه ي «سبحان الله» و همچنين کلمه ي «الحمدلله» که جميع حمدها را به خدا اختصاص مي دهد و او را فاعل حقيقي همه نعمت ها و منشأ همه خيرات و برکات و کلمات اعلام مي کند و همچنين کلمه «الله اکبر» که خدا را برتر از هر چيز که در تصور آيد و بلکه برتر از توصيف اعلام مي کند، تسبيح و تقديس لفظي است. اينگونه کلمات جز درباره ذات اقدس احديت جايز نيست، خواه ملک مقرب و يا نبي مرسل باشد. نظير اين جمله هاست جمله ي «لا حول و لا قوة الا بالله».

و اما تقديس عملي اين است که انسان عملي انشاء کند که مفهوم آن عمل، قدوسيت آن موجودي است که آن عمل براي او صورت مي گيرد، از قبيل رکوع و سجود و قرباني. البته عمل مانند لفظ صراحت ندارد ممکن است همين اعمال به قصد تعظيم صورت گيرد و در اين صورت عبادت نيست و خود عمل هم مقدس

شمرده نمي شود، يعني يک عمل عادي است ولي اعمالي که در مقابل بت و يا آتش و غيره صورت مي گيرد. جنبه تقدس پيدا مي کند، زيرا به قصد تقديس آنها صورت مي گيرد. آنچه فطري بشر است «تقديس» است، انسان بالفطره مي خواهد در برابر يک موجود منزه از نقص و آراسته به کمال بايستد و او را تقديس و تنزيه نمايد تقديس چون از يک حس فطري سرچشمه مي گيرد و غريزه ستايش کمال مطلق است که انسان را وادار به اين عمل مي نمايد، خواه و ناخواه، با نوعي اعتقاد به استقلال شي‏ء مورد تقديس بطور مستشعر و يا غير مستشعر توأم است، ولو به صورت خطاي در تطبيق. به عبارت ديگر، عبادت و تقديس چون از يک حس غريزي سرچشمه مي گيرد، لزومي ندارد که انسان در مرحله شعور ظاهر واقعاً معتقد به شايستگي و مبرا بودن از نقص و استقلال ذاتي يا فعلي آن معبود باشد.

آري اين است معني تقديس، و اين است فرق تقديس و تواضع و همچنين فرق تقديس و تعظيم ساده و همچنين فرق تقديس و توجه و قبله قرار دادن. آنچه زردشتيان در مورد آتش انجام مي دهند تقديس است، نه تواضع و نه تعظيم ساده و نه قبله قرار دادن. تقديس و تنزيه بودن يک عمل، کافي است براي اين که عبادت شمرده شود، خواه توأم با اعتقاد صريح به مقام ربوبيت مطلقه و يا رب النوعي باشد و يا نباشد.[1] .

[1] خدمات متقابل اسلام و ايران، ص 250.

## تفکرعبادت است

مطلب ديگري که جنبه ي تربيتي دارد و در تعليمات اسلامي زياد هست، تفکر است. در آثار زيادي داريم که تفکر عبادت است:

«تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبادَة سَنَةٍ. تَفَکَّرُ ساعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ سِتّينَ سَنَةً. تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَبْعينَ سَنَة». با اختلافاتي که هست. البته اين اختلاف نيست، تفکرها متفاوت است.

پس خود تفکر عبادت است. بنابراين سه نوع عبادت خواهيم داشت: عبادت بدني مثل نماز خواندن، روزه گرفتن؛ عبادت مالي مثل زکات دادن، خمس دادن، و به طور کلي انفاقات؛ و عبادت فکري (عبادت صرفاً روحي) که نامش تفکر است.

و تفکر افضل انواع عبادات است. اين که مي گويند:

«تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبادَة سَنَةٍ يا ستّين سَنَة يا سَبْعينَ سَنَة، معلوم مي شود که ارزش تفکر، از آن عبادتهاي ديگر خيلي بيشتر است. يک ساعت اين، ممکن است برابر باشد با شصت سال عبادت بدني بدون تفکر. و نبايد سوء تفاهم بشود که مقصود جانشين سازي است که آن عبادت را رها کنيد و به اين بچسبيد. مقصود اين نيست. هر کدام در جاي خود لازم و ضروري است. مقصود بيان ضرورت اين امر است.

## پيوند عبادت و ولايت

حقيقت اين است که روح مذهب تشيع که آن را از ساير مذاهب اسلامي ممتاز مي کند و بينش اسلامي خاص به پيروان خود مي دهد، ديد خاص اين مذهب درباره «انسان» است، از طرفي استعدادهاي انسان را بسي شگرف مي داند که بدان اشاره شد و جهان انسان را هيچگاه از وجود انسان کامل که همه استعدادهاي انساني در او به فعليت رسيده باشد خالي نمي داند و از طرف ديگر طبق بينش اين مذهب عبوديت يگانه وسيله وصول به مقامات انساني است و طي طريق عبوديت به صورت کامل و تمام، جز با عنايت معنوي و قافله سالاري انسان کامل که ولي و حجت خدا است ميسر نيست. از اينرو اولياء اين مذهب گفته اند:

«بني الاسلام علي خمس: علي الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولاية و لم يناد بشي‏ء کما نودي بالولاية».[1] ،[2] .

[1] وسائل، ج 1، صفحه ي 4.

[2] ولاها و ولايتها، ص 104.

## فلسفه ي عبادت

يکي از دلايل حجيت عقل از نظر قرآن اين است که براي احکام و دستورها فلسفه ذکر مي کند معناي اين امر اين است که دستور داده شده معلول اين مصلحت مي باشد. علماي اصول مي گويند مصالح و مفاسد در سلسله ي علل احکام قرار مي گيرند. مثلا قرآن در يکجا مي گويد نماز بپاي داريد و در جاي ديگر فلسفه‏اش را هم يادآوري مي کند:

«اِنَّ الصَّلوةَ تَنْهي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکر».[1] .

اثر روحي نماز را متذکر مي گردد که چگونه بانسان تعالي مي دهد و بسبب اين تعالي انسان از فحشاء و بديها انزجار و انصراف پيدا مي کند و يا از روزه ياد مي کند و بدنبال دستور به اجراي آن مي گويد:

«کُتِبَ عَليکُمُ الصّيامَ کَما کُتِبَ عَلَي الذينَ مِن قَبْلِکُم لَعَلَّکُم تَتَّقُون».[2] .

و چنين است در مورد ساير احکام نظير زکوة و جهاد و... که درباره ي همه ي آنها از لحاظ فردي و اجتماعي توضيح مي دهد. به اين ترتيب قرآن به احکام آسماني در عين ماورائي بودن جنبه اين دنيايي و زميني مي دهد و از انسان مي خواهد درباره ي آنها انديشه کند تا کنه مطلب براي او روشن گردد و تصور نکند که اينها صرفا يک سلسله رمزهاي مافوق فکر بشر است.[3] .

[1] سوره ي عنکبوت، آيه ي 45.

[2] سوره ي بقره، آيه ي 183.

[3] آشنايي با قرآن، ص 52.